

پس از هگل

---

سرشناسه: بایزر، فردریک سی.، ۱۹۴۹ م. Beiser, Frederick C.  
عنوان و نام پدیدآور: پس از هگل: فلسفه آلمانی ۱۸۴۰-۱۹۰۰ / فردریک بایزر؛ ترجمه سید مسعود آذرغام.  
مشخصات نشر: تهران: ققنوس، ۱۳۹۷.  
مشخصات ظاهری: ۳۴۴ ص.  
شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۲۷۸-۴۴۸-۳  
وضعیت فهرست‌نویسی: فیپا  
یادداشت: عنوان اصلی: After Hegel: German philosophy, 1840-1900.  
موضوع: فلسفه آلمانی - قرن ۱۹ م.  
Philosophy, German -- 19th century  
شناسه افزوده: آذرغام، سید مسعود، ۱۳۷۰، مترجم  
رده‌بندی کنگره: ۱۳۹۷ پ۵ ب۲/ب۳۱۸۱ B  
رده‌بندی دیویی: ۱۹۳  
شماره کتاب‌شناسی ملی: ۵۳۲۷۴۰۳

---

# پس از هگل

فلسفه آلمانی ۱۸۴۰-۱۹۰۰

فردریک ییزر

ترجمه

سیدمسعود آذرفام



این کتاب ترجمه‌ای است از:

**After Hegel**

*German Philosophy 1840-1900*

Frederick C. Beiser

Princeton University Press, 2014



**انتشارات قنوس**

تهران، خیابان انقلاب، خیابان شهدای ژاندارمری،

شماره ۱۱۱، تلفن ۴۰ ۸۶ ۴۰ ۶۶

ویرایش، آماده‌سازی و امور فنی:

**تحریریه انتشارات قنوس**

\* \* \*

فردریک بیزر

پس از هگل

فلسفه آلمانی ۱۸۴۰-۱۹۰۰

ترجمه سیدمسعود آذرفام

چاپ اول

۱۱۰۰ نسخه

۱۳۹۷

چاپ رسام

حق چاپ محفوظ است

شابک: ۳ - ۴۴۸ - ۲۷۸ - ۶۰۰ - ۹۷۸

ISBN: 978-600-278-448-3

[www.qoqnoos.ir](http://www.qoqnoos.ir)

*Printed in Iran*

۳۵۰۰۰ تومان

به مايكل مورگان



## فهرست

۱۱	یادداشت مؤلف بر ترجمه فارسی
۱۳	پیشگفتار مترجم
۱۷	پیشگفتار
۱۹	مقدمه
۱۹	۱. نیم‌قرنی انقلابی
۲۶	۲. روایت‌های معیار
۳۴	۳. روش
۳۹	۱. بحران هویت فلسفه
۳۹	۱. ریشه‌های بحران
۴۴	۲. فلسفه خالده ترندلینبورگ
۴۸	۳. فلسفه به مثابه نقادی
۵۵	۴. احیای متافیزیک به دست شوپنهاور
۶۵	۵. ظهور و افول ایدئال نوکانتی
۷۶	۶. متافیزیک علوم ادوارد فون هارتمان
۸۰	۷. دیلتای و جهان‌بینی‌ها
۹۱	۲. مناقشه ماده‌باوری
۹۱	۱. زمینه و علل

۲. آغاز مناقشه: واگنر در برابر فوکت ..... ۹۵
۳. پیتر انبوه موی فلسفی ..... ۱۰۲
۴. کتاب مقدس ماده باوری ..... ۱۱۴
۵. شوپنهاور وارد نزاع می شود ..... ۱۲۳
۶. حس گرایی چولبه ..... ۱۳۱
۷. فریدریش لانگه، نوکانتی و ماده باور از یادرفته ..... ۱۳۸
۳. مناقشه «نخواهیم دانست» ..... ۱۵۵
۱. سخنرانی دو بوا-ریمون: مضمون و زمینه ..... ۱۵۵
۲. دفاع هارتمان از متافیزیک ..... ۱۶۴
۳. موضع ماده باورانه ..... ۱۶۹
۴. دفاع لانگه از دو بوا-ریمون ..... ۱۷۴
۵. ماده باوری روش شناختی نگلی ..... ۱۷۹
۶. نظر دیلتای در باب مزایا و معایب طبیعت گرایی ..... ۱۸۴
۷. نقاب پوش و فدایی ..... ۱۸۸
۸. آخرین موضع هگل ..... ۱۹۵
۴. مصایب و مرارت های کلیو ..... ۲۰۵
۱. تاریخ به منزله علم ..... ۲۰۵
۲. ابژکتیویته تاریخی ..... ۲۱۳
۳. نبرد علیه پوزیتیویسم ..... ۲۲۱
۴. بدفهمی های پوزیتیویستی از تاریخ گرایی ..... ۲۳۲
۵. مناقشه بدبینی ..... ۲۴۱
۱. مناقشه از یادرفته ..... ۲۴۱
۲. بدبینی شوپنهاور ..... ۲۴۴
۳. جهاد نوکانتی ..... ۲۵۲



۲۶۰	۴. رویکرد دورینگ در قبال ارزش زندگی
۲۷۵	۵. بدبینی هارتمان
۲۸۲	۶. دفاع هارتمان از خود
۲۸۷	۷. ارزش کار
۲۹۶	۸. رستگاری زیبایی شناختی
۳۰۴	۹. عشق
۳۲۵	ضمیمه
۳۲۵	دو فیلسوف زن از یادرفته
۳۲۹	منابعی برای مطالعه بیشتر
۳۳۷	واژه‌نامه انگلیسی به فارسی
۳۴۱	نمایه



## یادداشت مؤلف بر ترجمه فارسی

کتاب حاضر خاضعانه پیشکش عموم ایرانیان می‌شود. در این کتاب، اگرچه به‌ایجاز، کوشیده‌ام دست به کاری نو بزنم. این اثر کوششی است در جهت کاریست روشی نو در تاریخ فلسفه. در عوض نگاشتن خلاصه‌هایی دربارهٔ آموزه‌ها و متفکران نام‌آشنا، موضوع را حول مناقشات سامان داده‌ام. نزد من، این بهترین طریق تمرکز بر مسائل فلسفی و معرفی متفکران از یادرفته بوده است. تاریخ فلسفه متعارف رضایت مرا جلب نکرده، چراکه تمرکز خود را بیشتر بر آموزه‌ها و نه مسائل معطوف کرده، و خود را به چهره‌های نام‌آشنا و معیار انگشت‌شماری مقید کرده است. تاریخ فلسفه باید به منزلهٔ گفتگویی درازدامن نگریسته شود، گفتگویی که سخنوران بسیاری داشته و با بالیدن در طول قرون متمادی، هنوز هم ادامه دارد. بسیار خرسند و سپاسگزارم که سیدمسعود آذرفام کتابم را به فارسی برگردانده است. امیدوارم کتاب حاضر به فهم‌پذیر ساختن و در دسترس نهادن فلسفه آلمانی پس از هگل میان ایرانیان یاری رساند.

فردریک بیزر

سیراکیوز، نیویورک

۶ مه ۲۰۱۷



## پیشگفتار مترجم

کتابی که در دست دارید تاریخی مجمل و در عین حال بی‌نظیر از فلسفه آلمانی در نیمه دوم قرن نوزدهم است. گرچه این دوره تاریخی اغلب کم‌اهمیت دانسته شده و به لحاظ فلسفی وقع چندانی بدان نهاده نشده است، فردریک بیزر، استاد فلسفه دانشگاه سیراکیوز و یکی از سرآمدترین شارحان و مورخان فلسفه آلمانی، با احاطه‌ای کم‌نظیر بر غالب آثار این دوره، قول رایج را به چالش کشیده است. در این کتاب با متفکرانی مواجه می‌شویم که در زبان فارسی نامی از آن‌ها نشنیده‌ایم؛ متفکرانی که، علی‌رغم گمنامی، چه فلسفه زمان خویش و چه فلسفه معاصر (چه قاره‌ای و چه تحلیلی) را عمیقاً تحت تأثیر قرار داده‌اند. البته شایان ذکر است این متفکران به دلایل مختلف در زبان‌های اروپایی نیز کمابیش مغفول واقع شده‌اند.

پس از هگل به عنوان یکی از آثار متأخر بیزر روشی بدیع نیز بی‌گرفته که واجد نقاط قوت عدیده‌ای است که آن را از سایر کتب تاریخ فلسفه متمایز می‌سازد. او با تمرکز بر مناقشات، به جای پرداختن به چهره‌ها و نحله‌ها کوشیده است اثرش را از خطاهای تاریخ‌های فلسفه متعارف در

امان نگه دارد. آثار بیزر به شیوایی، در عین دقت شهره است. در نتیجه خواننده با متنی خوشخوان مواجه است که به دور از مبهم‌سازی‌های بی‌مورد شرحی سراسر است از پنج مناقشه فلسفی اصلی نیمه دوم قرن نوزدهم را عرضه می‌کند.

در ترجمه اثر کوشیده‌ام به سیاق متن اصلی وفادار باشم تا، مگر در صورت لزوم، بر ساختار متن اصلی خلی وارد نیاید. هیچ‌یک از عناوین آثار آلمانی در متن اصلی به انگلیسی ترجمه نشده و به اصل آلمانی آن آمده‌اند، لیکن برای حفظ یکدستی متن و سهولت کار خواننده فارسی‌زبان تمام عناوین به فارسی برگردانده شده‌اند. سعی بر آن بوده است که گزینش معادل اصطلاحات نه بر اسلوب و اثره‌سازی‌های بی‌مورد باشد و نه به گونه‌ای باشند که رهن ذهن شوند. به منظور آگاهی خواننده از معادل‌های به کار بسته شده برای اصطلاحات انگلیسی، واژه‌نامه‌ای به پایان کتاب ضمیمه شده است. در طی متن نیز هر جا که به توضیحی مضاعف نیاز بوده، در پانوشت به آن اشاره کرده‌ام. برای پیشگیری از خلط پانوشت‌های نویسنده و مترجم نیز پانوشت‌های نویسنده را در پایان هر فصل در قالب «یادداشت‌ها» ترجمه کرده‌ام و در داخل متن نیز با شماره‌های داخل پرانتز مشخص شده‌اند.

در ترجمه کتاب حاضر نخست قدردان مؤلف اثر، پروفیسور بیزر، هستم که با تواضع و مهری مثال‌زدنی به برخی پرسش‌های مترجم پاسخ گفته و نیز یادداشتی بر ترجمه فارسی نوشته‌اند. از دکتر سیدمسعود حسینی که با سعه صدر در ارائه پیشنهاداتی در برخی از فقرات متن یاری‌رسان بوده و همچنین از الهه گرامی که بخش‌هایی از متن را ویرایش و نکاتی سودمند پیشنهاد کرد عمیقاً سپاسگزارم.

از تحریریه انتشارات ققنوس به‌خصوص دکتر محمد مهدی اردبیلی به

پیشگفتار مترجم ♦ ۱۵

جهت ارائه رهنمودهایی برای عرضه ترجمه‌ای پیراسته‌تر متشکرم. هرچند در نهایت اذعان دارم که هرگونه خبط و خطای راه‌یافته در ترجمه متوجه مترجم است.

سیدمسعود آذرفام  
آذرماه ۱۳۹۶





## پیشگفتار

نیمه دوم قرن نوزدهم در آلمان یکی از خلاق‌ترین و انقلابی‌ترین دوره‌های فلسفه مدرن به شمار می‌رود. با این حال، این دوره در میان آلمانی‌زبانان اندک و در میان انگلیسی‌زبانان بسی اندک‌تر مطالعه و بررسی شده است. هدف کتاب حاضر معرفی فلسفه این دوره به خواننده انگلیسی‌زبان است. جهت اطمینان از گستردگی پوشش تاریخی، و حفظ تمرکز فلسفی، این کتاب نه بر اساس موضوعات و متفکران که بر اساس مناقشات سامان یافته است.

در این اثر تظاهری به کمال وجود ندارد. ادعای من تنها این است که پنج مناقشه اصلی این دوره را به خواننده انگلیسی‌زبان معرفی کرده‌ام. در بحث راجع به هر یک از این مناقشات حرف‌های بسیار بیشتری برای گفتن بوده است، اما به دلیل اندکی مجال ناگزیر بوده‌ام پراهمیت‌ترین و جذاب‌ترین مطالب را برگزینم. مناقشات اصلی دیگری نیز در این دوره در جریان بوده‌اند؛ اما حتی مواجهه‌ای نسبتاً پذیرفتنی با فقرات اصلی این مناقشات یا در محدوده وازگانم نمی‌گنجید یا زمان من کفایت آن را نمی‌کرد. فی‌المثل بحثی مقتضی درباره «بحران تاریخ‌گرایی»، یا مباحثه

میان منطق‌گرایی<sup>۱</sup> و روان‌شناسی‌گرایی<sup>۲</sup>، ناگزیر مرا [از رسالت این کتاب که معطوف به قرن نوزدهم بوده خارج و] به قرن بیستم می‌کشانده است. در حالی که در نقطه پایان گذاردن بر مطالب بر خود سخت گرفته‌ام، ولی درباره نقاط آغازین آسان‌گیرانه‌تر عمل کرده‌ام. در برخی موارد فهم کامل مناقشه نیازمند بحث درباره ریشه‌های آن پیش از سال ۱۸۴۰ بوده، و در این موارد نتوانسته‌ام به سادگی خود را مقید کنم.

همه برگردان‌ها از زبان آلمانی از جانب من بوده است و از آن روی که تقریباً هیچ‌یک از نوشته‌های اشاره شده در این کتاب ترجمه نشده‌اند، همه عناوین را نیز به اصل آلمانی آورده‌ام. جهت حفظ انسجام، حتی عناوین آثار ترجمه شده نیز به زبان اصلی آلمانی قید شده‌اند.

انگیزه نگاشتن کتاب حاضر تا حد زیادی مرهون راب تمپیو،<sup>۳</sup> ویراستار فلسفه انتشارات دانشگاه پرینستون، بوده است، کسی که ایده نوشتن تاریخی موجز از فلسفه قرن نوزدهم را در بهار سال ۲۰۱۳ به من پیشنهاد کرد. چه در این اثر، و چه در کتاب‌های دیگر، به‌خصوص از دوستم مایکل مورگان<sup>۴</sup> به جهت دلگرمی‌هایش سپاسگزارم و این کتاب را نیز بدو تقدیم می‌کنم.

سیراکیوز، نیویورک

نوامبر ۲۰۱۳

## مقدمه

### ۱. نیم‌قرنی انقلابی

کتاب حاضر در باب فلسفه آلمانی مابین سال‌های ۱۸۴۰ تا ۱۹۰۰ است. تمام دوره‌بندی‌ها ساختگی‌اند و این دوره‌بندی نیز از این قاعده مستثنا نیست. با وجود این، دلایل خوبی برای برگزیدن این تاریخ‌ها وجود دارد. سال ۱۹۰۰ سرآغاز قرن‌ی جدید است، قرن‌ی پیچیده‌تر، تراژیک‌تر و مدرن‌تر از همه قرن‌های پیشین. سال ۱۸۴۰ از این رو اهمیت دارد که توأمان به یک پایان و یک آغاز اشاره دارد. این سال پایان مرحله کلاسیک هگل‌گرایی<sup>۱</sup> است. تقدیر این مرحله با جنبش اصلاحات پروسی‌گره می‌خورد که در سال ۱۸۴۰ با مرگ فریدریش ویلهلم سوم<sup>۲</sup> و بارون فون آلتنشتاین<sup>۳</sup> وزیر اصلاح‌گر او به پایان رسید.<sup>(۱)</sup> سال ۱۸۴۰ همچنین آغاز دورانی جدید در فلسفه آلمانی است. در این سال آدولف ترنیدلنبورگ<sup>۴</sup> (۱۸۰۲-۱۸۷۲) پژوهش‌های منطقی<sup>۵</sup> خود را منتشر ساخت، و هرمان لوتسه<sup>۶</sup> (۱۸۱۷-۱۸۸۱) متافیزیک<sup>۷</sup> خود را به اتمام رساند،<sup>(۲)</sup> دو اثری که

1. Hegelianism    2. Friedrich Wilhelm III    3. Baron von Altenstein

4. Adolf Trendelenburg    5. *Logische Untersuchungen*    6. Hermann Lotze

7. *Metaphysik*

به کلی از میراث هگلی گسستند و متافیزیک را به مسیری جدید سوق دادند. مدتی کوتاه پس از آن، در سال ۱۸۴۳، لودویگ فویرباخ<sup>۱</sup> (۱۸۰۴-۱۸۷۲) اصول فلسفه آینده<sup>۲</sup> را منتشر ساخت و با تصفیه حساب با هگل‌گرایی، سنت ماده‌باورانه-انسان‌باورانه جدیدی در فلسفه بنیان نهاد.<sup>(۳)</sup>

بنابراین، تمرکز اصلی این کتاب بر فلسفه آلمانی در نیمه دوم قرن نوزدهم است. چنین موضوعی نامعمول است، چرا که اکثر کتاب‌ها درباره فلسفه آلمانی قرن نوزدهم توجهشان را به نیمه نخست این قرن معطوف کرده‌اند و برای این کار دلیل خوبی هم داشته‌اند. سه دهه نخست این قرن از خلاق‌ترین دوره‌ها در فلسفه مدرن بوده است. این چند دهه با شکل‌گیری و تحکیم سنت ایدئالیستی و رشد و گسترش رمانتیسیسم، دو نمونه از تأثیرگذارترین جنبش‌های فکری دوران مدرن، مقارن است. در مقابل، در نیمه دوم قرن خلاقیت کمتری به چشم می‌خورد و کم‌اهمیت‌تر به نظر می‌رسد. ایدئالیسم در این نیمه رو به زوال گذاشت و رمانتیسیسم به سرعت از خاطرها محو شد و هیچ جنبش فکری‌ای در قدامت این دو جنبش، به منزله جانشین آن‌ها در این دوره نبالید.

نظر رایج درباره فلسفه آلمانی در نیمه دوم قرن نوزدهم، حتی میان معاصران آلمانی،<sup>(۴)</sup> این بود که این دوره دوره زوال و رکود بوده است. به نظر می‌رسید «عصر ایدئالیسم» بزرگ و خلاق با مرگ هگل رخت بر بسته بود، و صرفاً «عصر واقع‌گرایی»<sup>۳</sup> جانشین آن شده که بیشتر از فلسفه، معطوف به علم تجربی و پیشرفت تکنیکی بود. چنان‌که گفته شده، اندک فلسفه برآمده در این دوره یا از سوی مقلدان ایدئالیست که اصیل نبودند رهبری می‌شد، یا از سوی ماده‌باورانی که اساساً فی‌الواقع فیلسوف نبودند. همه این موارد ما را با این پرسش مواجه می‌سازند که اصلاً چرا باید

1. Ludwig Feuerbach    2. *Grundsätze der Philosophie der Zukunft*

3. realism

دربارهٔ نیمهٔ دوم قرن نوزدهم نوشت؟ این نیم قرن به لحاظ فلسفی واجد چه اهمیتی است که سزاوار است در تک‌نگاره‌ای همچون این کتاب بدان پرداخته شود؟ پاسخ کوتاه و ساده به این پرسش این است که نظر رایج کاملاً نادرست است، و نیمهٔ دوم قرن به لحاظ فلسفی مهم‌تر و جذاب‌تر از نیمهٔ نخست است؛ گرچه بسیار کمتر دربارهٔ آن نوشته شده است. چندین دلیل برای این وضع وجود دارد.

نیمهٔ دوم قرن نوزدهم دوره‌ای بود تحت سلطهٔ بحران‌ها و مناقشات، در حالی که نیمهٔ نخست دورهٔ تثبیت و اجماع نظر بود. با آغاز نخستین سال‌های قرن نوزدهم، سنت‌های ایدئالیستی و رمانتیک بالیده و به توفیق رسیده بودند و تنها مسئله استقرار آن‌ها در دانشگاه‌ها و آگاهی عمومی بود. با این حال، زوال سنت‌های ایدئالیستی و رمانتیک در دههٔ ۱۸۴۰ به دوره‌ای مملو از آشفتگی، اغتشاش و اضطراب انجامید، که این آشفتگی و اغتشاش در عین حال آبیستن خلاقیت و باززایی و آغاز دورهٔ جدیدی از فلسفه بود.

دوره‌های عادی در فلسفه زمان‌هایی هستند که تعریفی مقرر و معهود از فلسفه وجود دارد، زمانی که فیلسوفان دربارهٔ ماهیت رشته‌شان و وظایف مرتبط به آن با هم اتفاق نظر کلی دارند. دوره‌های انقلابی مواقعی هستند که چنین تعریفی در دست نبوده و برداشت‌های متعارض بسیاری از فلسفه وجود دارد. پیرو این تعاریف، اواخر قرن هجدهم، اوایل قرن نوزدهم و اواخر قرن بیستم دوره‌های عادی بودند. اما نیمهٔ دوم قرن نوزدهم انقلابی بود، چرا که این دوره عصری به حساب می‌آمد که تعریفی مقرر و معهود از فلسفه در دست نبود و تصورات متعارض بسیاری در باب ماهیت این رشته وجود داشت. فیلسوفان بنیادی‌ترین پرسش‌ها را دربارهٔ رشته‌شان از خود می‌پرسیدند: فلسفه چیست؟ تفاوت آن با علم تجربی در چیست؟ چرا باید به فلسفه پرداخت؟ در فصل اول

فرصت آن را خواهیم داشت که برخی از پاسخ‌ها به این پرسش‌ها را بررسی کنیم.

نیمهٔ دوم قرن نوزدهم به دلیلی دیگر نیز انقلابی است: ظهور تاریخ‌گرایی.<sup>۱</sup> در طول این دوره بود که تاریخ‌گرایی به مثابهٔ جنبش فکری خودآگاه در حیات و دانش آلمانی به بلوغ رسید. البته «تاریخ‌گرایی» واجد معانی متعددی است،<sup>(۵)</sup> اما بسیاری از معانی آن برای این نظر دلالت دارند که تاریخ علمی متکی به خود و مستقل از هنر، فلسفه و علوم طبیعی است. این نظر پیشرفتی جدید در قرن نوزدهم و یکی از آموزه‌های ممیز آن به حساب می‌آید. برای هزاران سال، تاریخ بیشتر به منزلهٔ نوعی هنر تصور می‌شد تا علم و اغلب هم سرگرمی پنداشته می‌شد تا رشته‌ای علمی، زیرا پارادایم علم به شدت ریاضیاتی بود. به نظر می‌رسید فقط ریاضیات قادر است به کلیت، ضرورت و قطعیت مورد نیاز علم دست یابد. اما اگر چنین بود، پس تاریخ، که معطوف به رویدادهای خاص و امکانی<sup>۲</sup> گذشته است و در باب آن قطعیتی وجود ندارد، چگونه می‌توانست نوعی علم باشد؟ هرگز پیش از نیمهٔ دوم قرن نوزدهم این پرسش به این صراحت مطرح نگشته و با این ژرفا و ظرافت بدان پرداخته نشده بود. و بی‌دلیل نیست که این دوره با عنوان «عصر تاریخ» شناخته می‌شود. در فصل چهارم به برخی از مباحثاتِ کانونی در خصوص منزلت علمی تاریخ خواهیم پرداخت.

نیمهٔ دوم قرن نوزدهم هنوز از جهتی دیگر نیز انقلابی است: به طور خاص، این دوره به بزرگ‌ترین گسست از میراث یهودی-مسیحی که تاکنون روی داده است اشاره دارد. این دوره سکولارترین عصر در طول دو هزار سال [اخیر] است. زمانی که نیچه در دههٔ ۱۸۸۰ ادعای مشهور خود یعنی مرگ خدا را اظهار کرد، در حقیقت تنها نگرشی را بیان می‌کرد که دهه‌ها

1. historicism      2. contingent

پیش از آن همه گیر شده بود. این گفته یقیناً بیان می‌دارد که برخی از نام‌آشناترین فلاسفه این عصر – فویرباخ، اشتیرنر<sup>۱</sup> (۱۸۰۶ – ۱۸۵۶)، بوشنر<sup>۲</sup> (۱۸۲۴ – ۱۸۹۹)، مارکس<sup>۳</sup> (۱۸۱۸ – ۱۸۸۳)، شوپنهاور<sup>۴</sup> (۱۷۸۸ – ۱۸۶۰) و نیچه<sup>۵</sup> (۱۸۴۴ – ۱۹۰۰) – خدانا باور بوده‌اند. با این حال، نیمه نخست قرن به مراتب کمتر سکولار بود و همچنان با بقایای دین پیوند داشت. در حالی که در پایان قرن هجدهم، خدا باوری دینی<sup>۶</sup> و خدا باوری غیردینی<sup>۷</sup> رو به زوال گذاشته بود، همه‌خداانگاری<sup>۸</sup> جایگزین این مکاتب شده بود. در طول دهه‌های نخست قرن نوزدهم، همه‌خداانگاری شاهد نوعی رنسانس بود. این اتفاق زایشی مجدد بود، چرا که به نظر می‌رسید پایدارترین و مناسب‌ترین راه‌حل برای منازعه دیرین میان عقل و ایمان باشد، منازعه‌ای که در دهه ۱۷۸۰ و در طول مناقشه نام‌آشنا<sup>۹</sup> همه‌خداانگاری میان یاکوبی و مندلسون ظهور پیدا کرد.<sup>(۶)</sup> عبارت مشهور اسپینوزا، «خدا یا طبیعت»،<sup>۹</sup> امکان الوهی کردن طبیعت و طبیعی کردن خدا را فراهم کرد. پیرو این گفته، دانشمندان، هر چند مدعی افراطی‌ترین طبیعت‌گرایی باشند، هنوز هم می‌توانند فردی مذهبی تلقی شوند؛ و کشیشان، که معترف عمیق‌ترین ایمان شخصی به خداوندند، می‌توانند در عین حال طبیعت‌گرا نیز باشند. بنابراین همه‌خداانگاری به مذهب غیررسمی رایج عصر گوته<sup>۱۰</sup> و دوره فرمرتس<sup>۱۱</sup> مبدل شد.

چون و چرا در تلفیق همه‌خداانگاران<sup>۱۲</sup> عقل و ایمان در نیمه نخست قرن نوزدهم، نشان از سکولاریزاسیونی<sup>۱۲</sup> بزرگ‌تر در نیمه دوم قرن دارد. مناقشه ماده‌باوری<sup>۱۳</sup> در دهه ۱۸۵۰، که در فصل دوم آن را بررسی خواهیم کرد، دوران کهن را به سبب باور به همه‌خداانگاری مورد هجوم

1. Max Stirner 2. Ludwig Büchner 3. Karl Marx

4. Arthur Schopenhauer 5. Friedrich Nietzsche 6. theism 7. deism

8. pantheism 9. deus sive natura 10. Goethezeit 11. Vormärz

12. secularization 13. materialism

قرار داد. این مناقشه بار دیگر، به دراماتیک‌ترین صورت، یعنی به صورت منازعه دیرین میان عقل و ایمان، خودنمایی کرد؛ اما این بار به طرزی رادیکال‌تر و مصالحه‌ناپذیرتر از پیش که امکان هرگونه راه‌حل دینی‌ای حتی همه‌خداانگاری را منتفی می‌ساخت. این دوراهی غامض اکنون میان ماده‌باوری تام و جهش ایمانی<sup>۱</sup> غیرعقلانی بود، که نه تنها خداباوری دینی و خداباوری غیردینی، بلکه حتی همه‌خداانگاری را به مثابه شکلی از ایمان به حساب می‌آورد. «همه‌خداانگاری»، آن‌طور که فویرباخ زمانی آن را مطرح کرد، «خدااناباوری<sup>۲</sup> الهیاتی است... نفی الهیات اما از منظر الهیات».<sup>(۷)</sup> حال زمان آن بود که دیدگاه الهیات تکانی بخورد، دیدگاهی که لرزه به اندامش افتاده و در آستانه فروپاشی بود. خردباوری دیگر صرفاً به معنای طبیعت‌گرایی تام نبود، بلکه به معنای نقادی تمام اشکال زیرایستاست<sup>۳</sup> بود، که در هر باوری به امر الوهی، حتی همه‌خداانگاری نمایان می‌شد. برای ماده‌باوران و رادیکال‌های نیمه قرن نوزدهم، همه‌خداانگاری صرفاً صورتی دیگر از زیرایستای دینی به حساب می‌آمد، از خودبیگانگی<sup>۴</sup> یا واگذاری قوای انسانی به امر الوهی. بنابراین نتیجه روند عقلانی‌سازی و به اوج رسیدن نقادی، قسمی انسان‌گرایی و خدااناباوری تام بود.

بهتر است به یاد آوریم که، در جنبش مدرن به سوی سکولاریزاسیون، آلمان از طلایه‌داران اروپای مدرن بود. یکی از دلایل این امر ظهور نقادی مدرن کتاب مقدس در دهه‌های ۱۸۳۰ و ۱۸۴۰ است. نقادی عهد عتیق به

۱. leap of faith: جهش ایمانی در مضمونی استعاری به معنای پذیرش و باورمندی به حوزه‌ای است که به ظاهر امکان رؤیت یا اثبات آن ممکن نیست. -م.

2. atheism

۳. hypostasis: زیرایستا در مضمونی فلسفی، به جوهر زیربنایی و واقعیت بنیادین شیء اطلاق می‌شود که وجوه دیگر شیء هم قائم بدان است. -م.

4. alienation



دست ویلهلم واتکه<sup>۱</sup> (۱۸۰۶-۱۸۸۲) و نقادی عهد جدید به دست داوید فریدریش اشتراوس<sup>۲</sup> (۱۸۰۸-۱۸۷۴) و برونو باوئر<sup>۳</sup> (۱۸۰۸-۱۸۸۲) بیش از همیشه مرجعیت کتاب مقدس به منزله منبع وحی مسیحی را تضعیف کرده بود. دلیلی دیگر برای موقعیت پیشرو آلمان، ظهور سریع سنت ماده‌باورانه بومی بود، که نقشی برجسته و چشمگیر در منازعات فکری‌ای داشت که در دهه ۱۸۵۰ آغاز شد.<sup>(۸)</sup> دلیل نهایی برای این موقعیت پیشرو، گسترش سریع داروینیسیم<sup>۴</sup> بود.<sup>(۹)</sup> اگرچه نظریه داروین امری وارداتی از انگلستان به حساب می‌آمد، آموزه‌های او در آلمان سریع‌تر و با آغوش بازتری نسبت به انگلستان و ایالات متحده پذیرفته شدند. بخشی از این امر به این دلیل بود که ماده‌باوران آلمانی زمینه را برای او فراهم کرده بودند، و بخش دیگر به جهت موقعیت مترقی پژوهش‌های روان‌شناختی و زیست‌شناختی در آلمان بود.<sup>(۱۰)</sup>

البته سکولاریزاسیون سریع و رادیکال آلمان در نیمه دوم قرن نوزدهم پیامدهای فلسفی ژرفی داشت. این روند بدین معنا بود که برخی از مهم‌ترین پرسش‌های فلسفی، اکنون، برای نخستین بار معنایی سکولار می‌یافتند. برای هزاران سال، پرسش‌های ناظر به شر<sup>۵</sup> و معنای زندگی، که بر فلسفه و الهیات سیطره داشتند، عقیده یهودی-مسیحی به مشیت الهی<sup>۶</sup> را منعکس می‌کردند. وجود شر از آن رو مسئله بود که به نظر می‌رسید با وجود خداوند حکیم و رحمان منافات دارد؛ و معنای زندگی نیز از آن رو رازآلود بود که آن را نوعی طرح الهی رخنه‌ناپذیر و جایگاه فرد در نظم مقدر تعیین بخشیده بود. در نیمه نخست قرن، این پرسش‌های دیرپا هنوز به معنایی همه‌خداانگارانه تفسیر می‌شدند؛ اما با ورود به نیمه دوم قرن، در معنایی کاملاً سکولار تفسیر شدند، به طوری که از هر پیش‌فرضی در

1. Wilhelm Vatke    2. David Friedrich Strauss    3. Bruno Bauer  
4. Darwinism    5. evil    6. providence

باب وجود خدا، مشیت الهی و فناپذیری تهی گشتند. حال که مشیتی وجود نداشت تا به زندگی معنا و ارزش دهد، این پرسش سر برآورد که آیا زندگی اساساً معنا و ارزشی دارد یا نه. همچون همیشه، شرّ و رنجْ اموری واقعی و همه‌جاحاضر بودند؛ اما وجود آن‌ها را نمی‌شد دیگر با مشیت الهی که سابقاً رهایی‌بخش از همهٔ شرور و رنج‌ها بود توجیه کرد. و به همین ترتیب این پرسش به نحوی اجتناب‌ناپذیر مطرح شد که: «آیا زندگی علی‌رغم شر و رنج ارزش زیستن دارد؟» از دههٔ ۱۸۶۰ تا پایان قرن نوزدهم، نه‌تنها فیلسوفان بلکه عموم تحصیلکردگان در آلمان درگیر این پرسش بودند. در فصل پنجم، مناقشهٔ حول پاسخ منفی به این پرسش، یعنی بدبینی، را ارزیابی خواهیم کرد.

بنابراین، برخلاف اشتها آن، دشوار بتوان عصری غنی‌تر و انقلابی‌تر از نیمهٔ دوم قرن نوزدهم را برای فلسفه تصور کرد. فلسفه چیست؟ آیا علم ناگزیر به ماده‌باوری می‌انجامد؟ محدودیت‌های تبیین علمی چیست؟ چه چیز تاریخ را به علم بدل می‌کند؟ و دست‌آخر این پرسش مهم که: چه چیز به زندگی ارزش زیستن می‌دهد؟ این‌ها برخی از پرسش‌های مهمی بودند که فیلسوفان در اواخر قرن نوزدهم دربارهٔ آن‌ها به بحث پرداختند. این حاکی از شایستگی زیاد این فیلسوفان است که دربارهٔ پرسش‌های فوق با جزئیات بسیار و دقت و مهارت به بحث پرداختند، در عین حال که مسئلهٔ بنیادی نهفته در بُن آن‌ها را هرگز از خاطر دور نداشتند. عصری که خود را از زبان فیلسوفان و هگلی‌رها ساخته بود، به‌خوبی به ویرانگری عظیم اصطلاحات تکنیکی زاید و ارزش عظیم و وضوح و عقل عرفی<sup>۱</sup> پی برده بود.

## ۲. روایت‌های معیار

از آن‌جا که اواخر قرن نوزدهم عصری پرثمر و انقلابی بود، چالش‌های

1. common sense

بزرگی برای مورخان ایجاد می‌کند. مسئله اصلی ادای حق مطلب در خصوص بسیاری از پیشرفت‌های پراهمیت است. منصفانه است که گفته شود دانشوری این نیم قرن، و در واقع کل قرن نوزدهم، تاکنون با این چالش‌ها روبه‌رو نبوده است. عمدتاً به این دلیل که دانشوری مربوط به این نیم قرن میان دو روایت گرفتار بوده، و این دو روایت معیار سفت و سختی تحمیل می‌کرده که گویی متفکران قرن نوزدهم تنها از چشم‌انداز این روایت‌ها سزاوار بررسی بوده‌اند. اگر خود را از این معیارها نسا‌زیم، فهم ما از فلسفه آلمانی قرن نوزدهم به لحاظ تاریخی نادرست و به لحاظ فلسفی فقیر خواهد بود.

بر اساس یکی از این روایات، که ریشه‌های آن را می‌توان در اثر مهم و تأثیرگذار کارل لوویت<sup>۱</sup> (۱۸۹۷-۱۹۷۳)، از هگل تا نیچه،<sup>۲</sup> بازجست،<sup>(۱۱)</sup> فلسفه آلمانی در قرن نوزدهم اساساً حکایت دگرذیسی انقلابی فلسفه هگل به دست هگلیان جوان، مارکس، کی‌یرکگور و نیچه است. این دگرذیسی به ظهور دو سنت فلسفی بزرگ انجامید، مارکسیسم و اگزیستانسیالیسم، که به مثابه میراث فکری اصلی فلسفه قرن نوزدهم نگرسته می‌شوند.

اگرچه امروزه اثر لوویت به‌ندرت خوانده می‌شود، روایت او عمیقاً تأثیرگذار بوده است. این کتاب منبع اصلی بسیاری از تاریخ‌های فلسفه رایج در جهان انگلیسی‌زبان بوده،<sup>(۱۲)</sup> و برنامه‌ی درسی دوره‌های بی‌شماری را در باب فلسفه قرن نوزدهم در دانشگاه‌های انگلیسی‌زبان شکل داده است. دوره آموزشی معیار درباره فلسفه قرن نوزدهم، درست آن‌طور که لوویت به آن‌ها پرداخته، هگل، مارکس، کی‌یرکگور و نیچه را در بر می‌گیرد. مفروضات اصلی این روایت این است که همین افراد

1. Karl Löwith      2. *Von Hegel zu Nietzsche*

مهم‌ترین اندیشمندان قرن نوزدهم هستند و دانشجویان فقط با مطالعه آن‌ها قادر خواهند بود دست‌کم چیزی دربارهٔ مهم‌ترین فلسفه در قرن نوزدهم به دست آورند.

تاریخ فلسفهٔ لوویت، که به‌خوبی درک و در برنامهٔ دروس دانشگاهی به‌کار گرفته شد، شایستهٔ همهٔ تحسینی است که برانگیخته بود. این کتاب روایتی است خوشخوان که برخی از مهم‌ترین پیشرفت‌های فلسفهٔ آلمانی قرن نوزدهم، یعنی مارکسیسم و اگزیستانسیالیسم، را پیش چشم داشته است. مشکل تاریخ لوویت بیش از خود آن، مربوط به اقبال نسبت به آن است. این کتاب صرفاً یک روایت در باب فلسفهٔ قرن نوزدهم آلمان است؛ اما این روایت چنان پنداشته شده که گویی روایت معتبر، یگانه یا اصلی است، حال آن‌که روایت‌های بسیار دیگری می‌توانند و باید وجود داشته باشند. اگر روایت لوویت را یگانه روایت یا بهترین روایت در نظر بگیریم، دید خود را در این زمینه بسیار محدود ساخته‌ایم.

با تأکید بر صرف روایت لوویت چه چیز را از دست می‌دهیم؟ چه چیز در روایت لوویت و تواریخ متعاقب آن فروگذار شده است؟ آنچه در ادامه می‌آید تنها برخی از تحولات عمده است:

۱. ظهور نوکانتیسم، که جنبش فلسفی غالب در آلمان از سال ۱۸۶۰ تا ۱۹۱۴ بوده است.

۲. مناقشهٔ ماده‌باوری، یکی از مهم‌ترین منازعات فکری در نیمهٔ دوم قرن نوزدهم.

۳. رشد تاریخ‌گرایی، که نه جنبشی تاریخی بلکه جنبشی فلسفی دربارهٔ منطق‌گفتمان تاریخی است، جنبشی چنان پُراهمیت که به عنوان «یکی از بزرگ‌ترین انقلاب‌های فکری در اندیشهٔ غربی» توصیف شده است.<sup>(۱۳)</sup>

۴. ریشه‌های منطق جدید، که با نوشته‌های فرگه<sup>۱</sup> (۱۸۴۸-۱۹۲۵) در اوایل دهه ۱۸۸۰ آغاز می‌شود.

۵. سربرآوردن بدبینی در دهه ۱۸۶۰ و درگرفتن بحثی ژرف درباره ارزش زندگی، که نیچه صرفاً یکی از سخنگویان آن است.

روایت دیگری که بر تصور ما از فلسفه قرن نوزدهم غلبه دارد ناشی از آثار یکی از بزرگ‌ترین متفکران این قرن، یعنی خودِ هگل<sup>۲</sup> است. هگل در تاریخ فلسفه‌اش<sup>(۱۴)</sup> که نخستین بار از سال ۱۸۳۳ تا ۱۸۳۶ پدیدار شد، سنت ایدئالیستی را جنبشی معرفی کرد که از کانت آغاز شده و، با گذار از راینهولد<sup>۳</sup>، فیشته<sup>۴</sup> و شلینگ<sup>۵</sup>، در خودِ وی به اوج رسیده است. هگل نظام خویش را سنتزی عظیم از همه آثار پیشینیان می‌داند، که هیچ امر فلسفی شایان توجهی را فروگذار نکرده است. در تاریخ فلسفه هگل رمانتیک‌ها نقشی کوچک در این داستان خودبزرگ‌سازِ ظفرمندی دیالکتیکی بازی می‌کنند - به طوری که هگل به فریدریش شگل<sup>۶</sup> و نوالیس<sup>۷</sup> فقط یک صفحه اختصاص می‌دهد - و بعدها نیز آن دو را ذیل سرفصل «اشکال اصلی مرتبط با فلسفه فیشته‌ای»<sup>۸</sup> جای می‌دهد.<sup>(۱۵)</sup>

شرح هگل از سنت ایدئالیستی عمیقاً تأثیرگذار بوده است و اگرچه این شرح نیز فقط نوعی روایت است، لیکن به تفسیر معیار و پارادایم مسلط بدل شد: بخشی از این امر به دلیل تأثیر عظیمی است که مکتب هگلی در نیمه نخست قرن نوزدهم بر جای گذاشت. اما دلیل دیگر را می‌توان آن دانست که بعدها در قرن نوزدهم دو تن از مورخان بزرگ

1. Gottlob Frege 2. Georg Wilhelm Friedrich Hegel

3. Karl Leonhard Reinhold 4. Johann Gottlieb Fichte

5. Friedrich Wilhelm Joseph Schelling 6. Friedrich Schlegel 7. Novalis

8. Hauptformen, die mit der Fichteschen Philosophie zusammenhängen

فلسفه، یوهان اردمن<sup>۱</sup> و کونوفیشرا<sup>۲</sup> (۱۸۲۴-۱۹۰۶)، مجدداً تاریخ هگل را تأیید کردند، دو مورخی که خود، نه از روی تصادف، هگلی بودند.<sup>(۱۶)</sup> سپس در قرن بیستم دو مورخ فلسفی مهم‌تر، ریچارد کرونر<sup>۳</sup> و فردریک کاپلستون،<sup>۴</sup> تاریخ هگل را احیا کردند،<sup>(۱۷)</sup> مورخانی که اگرچه هگلی نبودند، از پیروی از سنت‌های اردمن و فیشر خرسند بودند. تاریخ‌های اخیر فلسفه قرن نوزدهم روی هم‌رفته از سنت هگلی تبعیت کرده‌اند.<sup>(۱۸)</sup> لازم به افزودن است که لوویت، که هگل را نقطه اوج سنت ایدئالیستی می‌دانست، هرگز تاریخ [فلسفه] او را زیر سؤال نبرد.

با وجود این‌که شرح هگل از سنت ایدئالیستی هنوز نمونه معیار است، بسیار مسئله‌آفرین نیز هست، عمدتاً به جهت از قلم انداختگی‌ها و حذفیات بزرگ آن. هگل تاریخ [فلسفه‌ای] نوشت تا به مدد آن پیشرفت فلسفی خود را فهم‌پذیر سازد؛ و بدین‌سان همه چیزهای غیرضروری برای آن روایت را حذف کرد. او با تمام مخالفان خود یا سطحی برخورد کرده (به عنوان مثال رمانتیک‌ها) یا تماماً آن‌ها را نادیده انگاشته است (به عنوان مثال فریز<sup>۵</sup> ۱۷۷۳-۱۸۴۳)، هربارت<sup>۶</sup> ۱۷۷۶-۱۸۴۱، بِنکه<sup>۷</sup> ۱۷۹۸-۱۸۴۱) و شوپنهاور). پر واضح است که اثر هگل نباید به منزله تاریخ [فلسفه] جدی گرفته شود؛ اما این دقیقاً همان اتفاقی است که رخ داده است. تمام تاریخ‌های ایدئالیسم آلمانی با مرگ هگل به پایان می‌رسد، آن‌سان که گویی «آن مرحوم» این چنین خواسته باشد.

روایت هگل، همچون روایت لوویت، به شدت دید ما به فلسفه آلمانی قرن نوزدهم را محدود می‌سازد. این روایت سه تغافل اساسی دارد. اول از همه این‌که، گرچه هگل خود هرگز نمی‌توانست از آن آگاه باشد، سنت

---

1. Johann Erdmann    2. Kuno Fischer    3. Richard Kroner  
 4. Frederick Copleston    5. Jakob Friedrich Fries  
 6. Johann Friedrich Herbart    7. Friedrich Beneke